



کتاب خورشید

پاریس جشن بیکران

ارنست همینگوی

ترجمه فرهاد غبرایی

فهرست

- یادداشتی پس از فرهاد ۱۱
- پیشگفتار ۱۵
- کافه خوب میدان سن میشل ۱۷
- درس‌های میس استاین ۲۳
- نسل گمشده ۳۵
- شکسپیر و شرکا ۴۳
- آدم‌های کنار سن ۴۷
- بهار کاذب ۵۳
- پایان یک سرگرمی ۶۵
- گرسنگی انضباط خوبی بود ۷۱
- فورد مدوکس فورد و پیرو ابلیس ۸۱
- زایش مکتبی نوین ۹۱
- با پاسن در دم ۹۹
- ازرا پاوند و طبع لطیفش ۱۰۷

۱۱۵	سرانجامی کمابیش غریب
۱۱۹	مردی که داغ مرگ خورده بود
۱۲۷	اؤن شیپمن در لی لا
۱۳۷	کارگزار شر
۱۴۳	اسکات فیتزجرالد
۱۷۳	شاهین‌ها شریک نمی‌پذیرند
۱۸۱	مسئله اندازه
۱۸۷	پاریس را هرگز پایانی نیست
۲۰۳	پیوست‌ها
۲۰۵	استاد همینگوی/گابریل گارسیا مارکز
۲۱۳	همینگوی: جشن مشترک/ ماریو بارگاس یوسا
۷۱	راشمنیت نامنه سیمه کلام
۷۲	تولکنا سیمه کلام
۷۳	عاشقانه کلام
۷۴	کلام و سیمه کلام
۷۵	سیمه کلام
۷۶	سیمه کلام و سیمه کلام
۷۷	سیمه کلام و سیمه کلام
۷۸	سیمه کلام و سیمه کلام
۷۹	سیمه کلام و سیمه کلام
۸۰	سیمه کلام و سیمه کلام
۸۱	سیمه کلام و سیمه کلام
۸۲	سیمه کلام و سیمه کلام
۷۰۱	سیمه کلام و سیمه کلام

یادداشتی پس از فرهاد

همینگوی، به‌ویژه بارمان‌های وداع با اسلحه، این ناقوس مرگ کیست؟ (با نام خالی از فوق زنگ‌ها برای که به صدا در می‌آیند، با ترجمه‌ای ناقص و نیمه‌کاره)، پیرمرد و دریا (با ترجمه سال‌ها پیش ح. یحیوی، و بعدها ترجمه رسای نجف دریابندری)، داشتن و نداشتن و... از بت‌های دوران نوجوانی و جوانی ما بود و هنوز هم برای من نویسنده بزرگی است (بگذریم که اکنون داستان‌های کوتاهش را مهم‌تر و تأثیرگذارتر می‌دانند، ولی به زائقه من همیشه رمان خوش‌تر می‌آمد و می‌آید). نام‌های هنری و کاترین، رابرت جوردن و ماریا، پیرمرد سالخورده و دنیا دیده‌ای که نامش اصلاً مهم نیست، هری مورگان و... از خاطر زودونی نیست. هنوز هم یکی از آرزوهای من ترجمه کامل این ناقوس مرگ کیست؟ است، اما از تصور اینکه حتی یک جمله‌اش دستخوش حذف و دگرگونی بشود، همچنان آن را در کنار دو رمان پس از مرگ همینگوی و بسیاری آثار دیگر می‌گذارم و می‌گذرم، تا شاید نسلی دیگر از این تنگی‌ها و تنگناها وارهد و...

زمانی که فرهاد دست به ترجمه جشن ییکران زد، مترجمی بود نامدارتر از من، با کارهای درخشان‌تر؛ و چون به تسلطش به سه زبان و آشنایی با یکی دو زبان دیگر کمابیش غزه بود و هنوز به صافی و زلالی اواخر عمرش دست نیافته بود، گویا ترجمه را نشان کسی نداد (هادی بود که کار را ببیند و در موارد نادر، من). حالا که ده سال و اندی از مرگش می‌گذرد، ناشر کتاب را خواسته، من هم ابتدا شرط شفاهی گذاشتم که هرچه کمتر در کار فرهاد دست ببریم، اما جلو که رفتیم توی چاهی افتادیم که می‌بینید. استدلال من در برابر ناشر و خواننده این بود و هست که رمان حدود پانزده سال پیش ترجمه شده و با امکانات آن زمان (حالا اینترنت، منابع و مآخذ بیشتر و دیکشنری‌های تازه‌تری در دسترس است) طبعاً خالی از لغزش و اشتباه نیست (توجه داشته باشید که زبان